چکیده

پس از اعلام استقلال از جانب طاهر ذوالیمینین در زمان مأمون عبّاسی، به تدریج حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل در ایران شکل گرفتند و یکی از آن‌ها علویان طبرستان بود. با عنایت به شیعی بودن و موقعیت خاص جغرافیایی طبرستان، آنان به مخالفت با خلافت عبّاسی پرداختند. عبّاسیان نیز با استفاده از حکومت‌هایی همانند طاهریان، صفّاریان و سامانیان به مقابله با علویان پرداختند. در این مقاله، از یک سو به کیفیت روابط علویان طبرستان با خلافت عبّاسی و از سوی دیگر به بررسی همین روابط با سایر حاکمیت‌های ایرانی در این زمان اشاره می‌شود.



علویان طبرستان

و چگونگی تعامل ایشان با خلافت عباسی و سایر حکومت های ایرانی

احمدرضا بهنیافر

مقدّمه

پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان و از بین رفتن حکومت مرکزی، ایران از جانب خلافت اسلامی اداره می‌شد. این روند تا زمان مأمون عبّاسی ادامه داشت، تا اینکه طاهر ذوالیمینین اعلام استقلال کرد و نام خلیفه را از خطبه و سکّه انداخت و به تدریج، حکومت‌ها و امارت‌های نیمه مستقل و مستقل در ایران شکل گرفتند. یکی از این حاکمیت‌ها، «علویان طبرستان» بودند که مذهب شیعهٔ زیدی داشتند و به مخالفت با دستگاه خلافت عبّاسی پرداختند و عبّاسیان نیز از راه‌های گوناگون به مقابله با آن‌ها برخاستند. یکی از مهم ترین این راه‌ها استفاده از سایر حاکمیت‌های محلّی مثل طاهریان، صفّاریان و سامانیان برای مقابله با علویان طبرستان و براندازی آن‌ها بود.

در این نوشتار، از یک سو به نحوهٔ ارتباط علویان طبرستان با عبّاسیان و از سوی دیگر، با سایر حکومت‌های محلی ایران مانند طاهریان، صفّاریان و سامانیان پرداخته می شود و علل و کیفیت تقابل و برخوردها بررسی می‌گردد.

میزان تسلّط خلفای عبّاسی بر حکومت‌های ایرانی تا پایان حاکمیت علویان

از قرن سوم هجری به بعد، بر اثر مسائلی که در داخل و خارج از دستگاه خلافت عبّاسی می‌گذشتند، به تدریج، خلافت قدرت و

استحکام خود را از دست داد، به گونه‌ای که در سال ۳۳۴ هـ مقارن با خلافت مستکفی، *احمد* پسر بویه بغداد را تصرّف کرد و بر آنجا مسلّط شد. ولی با این وجود، سلطهٔ نهاد خلافت بر نهاد سلطنت در ایران پایان نگرفت و حتی در زمان الناصر لدین‌الله (۵۷۵ـ ۶۲۲) خلافت، قدرت سیاسی خود را احیا کرد، اما خلافت عبّاسی دیگر نمی‌توانست این قدرت را برای همیشه حفظ نماید. به همین دلیل، کم‌کم سلسله های مستقلی تشکیل گردیدند.

در بعضی از مناطق، خلیفه ناگزیر شد برای تأمین وفاداری اعیان و دهقانان ایرانی، یکی از متنفذان آن‌ها را به حکومت موروثی آن ایالت منصوب نماید. این‌گونه امارت‌ها به تدریج، به صورت دولت‌های مستقل درآمدند.(۱)

گاهی نیز پیش می‌آمد که متنفذان محل خودسرا نه و به اتّکای نیروی نظامی خویش، بدون اینکه از طرف خلیفه منصوب شده باشند یا فرمانی از وی صادر شده باشد، حکومت محلی را به دست می‌گرفتند.

پیدایش دولت‌های محلّی در ایران، بخصوص در شرق، که با علویان طبرستان برخورد جدّی داشتند، از یک سو نتیجهٔ مبارزهٔ داخلی در درون خلافت بود و از سوی دیگر، بر اثر نهضت‌های مردمی، که ارکان قدرت خلفا را متزلزل ساخته بودند، تسریع گشت.(۲)

سلسله‌هایی که از زمان مأمون در ایران شکل گرفتند، دو دسته بودند:

۱. دستهٔ اول آن‌ها که به علت گرویدن به مذهبی غیر از مذهب رسمی خلفا ـ یعنی تسنّن ـ مدّعی خلافت بغداد شدند؛ مانند علویان طبرستان، آل زیار و آل بویه که سیادت و برتری روحانی و معنوی خلفا را قبول نداشتند.

۲. دستهٔ دیگر خلیفه را امیرالمؤمنین می‌شناختند و به نام او خطبه می‌خواندند و بعضی از آن‌ها مذهب خلیفه را داشتند؛ مانند سامانیان، غزنویان و سلاجقه.

همین مسئله در ارتباط حکومت‌های ایرانی با خلافت عبّاسی تأثیر بسیار داشت و خلفای عبّاسی با اتخاذ سیاست‌های گوناگون در برابر حکّام مستقل ایرانی، آن‌ها را به جان یکدیگر می‌انداختند؛ مثلاً، درگیری علویان طبرستان با طاهریان و سامانیان و تا حدّی صفّاریان از جانب خلیفه هدایت می‌شد. در واقع، باید اذعان نمود با وجود آنکه بعضی از حکومت‌های ایرانی با تسلّط خلفا بر خود موافق نبودند، ولی هیچ‌یک از حکومت‌های پس از اسلام ایران قصد براندازی خلافت عبّاسی و یا برداشتن خلیفه را نداشتند، غیر از *سلطان محمد خوارزمشاه* که در بیشتر شهرها نیز او را قبول نکردند و باز هم به نام خلیفه خطبه می‌خواندند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که مردم ایران تابعیت خلیفه را، بخصوص در زمینهٔ مسائل مذهبی و معنوی، پذیرفته بودند.

حاکمیت طاهریان بر مناطقی از ایران، حالت نیمه مستقل داشت. حاکمان آنان با خلفای عبّاسی رابطهٔ انتفاعی و تعامل دو جانبه داشتند؛ بدین صورت که از یکدیگر استفاده می‌کردند تا دشمن را سرکوب نموده، سیاست‌های خود را پیش ببرند. از این‌رو، می‌بایست طاهریان به دستگاه خلافت چشم طمع داشته باشند؛ چراکه آن‌ها عمّال خلافت در دستگاه حکومتی بودند. ارتباط خلافت عبّاسی با صفّاریان یک ارتباط کج‌دار و مریز بود، ولی یعقوب و عمرو*لیث* هیچ‌گاه خواهان قطع این ارتباط نبودند. به همین دلیل، یعقوب در لشکرکشی به طبرستان، خواهان جلب رضایت خلیفه بود.

با وجود آنکه صفّاریان مورد رضایت خلیفه نبودند، ولی عبّاسیان تا آنجا که می‌توانستند، از آن‌ها استفاده می‌کردند. همچنین، یعقوب *لیث* می‌دانست که مردم ایران هنوز تابعیت خلافت بغداد را قبول دارند.

علویان و بعدها آل بویه جنبهٔ دیگری داشتند و تنها حاکمیت تشکیل یافته‌ای بودند که به دستگاه خلافت وابستگی نداشتند؛ چراکه یکی شیعه و دیگری سنّی بود. بدین دلیل، عبّاسیان برای سرکوبی علویان در طبرستان تمام تلاش خود را انجام دادند.

طاهریان و صفّاریان، که از جانب خلافت عبّاسی حمایت می‌شدند، در سرکوبی علویان موفق نبودند. این عدم موفقیت به این مسئله مربوط می‌شود که مردم طبرستان متحد و حامی اصلی علویان بودند؛ چراکه از یک سو عمّال طاهری نسبت به مردم ظلم و ستم فراوان نمودند و بخصوص به لحاظ مالیاتی، فشار شدیدی بر آن‌ها وارد می‌کردند؛ و از سوی دیگر، در حمله یعقوب به طبرستان، صدمات زیادی بر مردم این منطقه وارد شد که باعث دشمنی بین آن‌ها و صفّاریان گردید. در ضمن، باید اذعان نمود که مردم طبرستان تا این زمان حکّام عادلی همچون علویان ندیده بودند و این امر باعث می شد که اهالی طبرستان با دل و جان در برابر دشمنان، از علویان حمایت کنند.

مسئلهٔ دیگر تشیّع و تسنّن بود. مذهب مورد تأیید خلافت عبّاسی مذهب تسنّن بود و بنا به گفتهٔ مورّخان، طاهریان طرفدار اهل سنّت بودند و شیعیان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. صفّاریان و بخصوص یعقوب، هرچند تعصّب مذهبی خاصی نداشتند، ولی کم و بیش طرفدار اهل سنّت بودند و از شیعه حمایت نمی‌کردند، در حالی که مردم ایران، به ویژه نواحی شرق و شمال، حامی شیعیان و اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بودند. بعضی از نهضت‌های علوی نیز در این مناطق اتفاق افتادند؛ مانند قیام *یحیی بن زید* در خراسان و *محمّد بن قاسم* در دیلم. این امر باعث شد که مردم این نواحی برای حفظ عقیدهٔ خود در برابر دشمنان سنّی مذهب از علویان شیعی حمایت نمایند و در مقابل طاهریان و صفّاریان مقاومت کنند.

علاوه بر این، در ایّام حاکمیت طاهریان و صفّاریان، انسجام و اتحاد بیشتری بین علویان وجود داشت و همین اتحاد یکی از عوامل عمدهٔ شکست طاهریان و صفّاریان بود. ولی بعدها، هنگامی که سامانیان قدرت پیدا کردند، اتحاد و انسجام علویان از بین رفت و جای خود را به نفاق و اختلاف داد. به ویژه پس از مرگ *ناصر کبیر* که بین فرزندان او و *حسن بن قاسم* بر سر قدرت اختلاف ایجاد گردید و این امر در شکست نهایی علویان از سامانیان، نقش بسزایی داشت.

مورد آخر برمی‌گردد به این نکته که علویان با حکّامی از خاندان طاهری مانند *سلیمان بن عبدالله* و *محمّدبن عبدالله* برخورد داشتند که مانند *طاهر ذوالیمینین* و یا *عبدالله بن طاهر* کاردان و سیاست‌مدار نبودند، بلکه افرادی ضعیف و سست بودند و قادر به شکست دادن علویان نبودند. در رابطه با صفّاریان تنها فردی که با علویان برخورد جدّی داشت، *یعقوب* بود که نتیجه این برخورد نیز شکست وی از علویان بود. *عمرولیث* سیاست معتدل‌تری نسبت به علویان داشت و هرچند یک بار طبرستان را به تصرّف درآورد، ولی برای نابودی دشمنی دیگر ـ یعنی *رافع بن هرثمه* ـ با علویان متحد شد. سایر امرای صفّاری نیز به خاطر ضعف سیاست و مدیریت، نتوانستند علویان را سرکوب نمایند.

با افول قدرت صفّاریان، سامانیان حاکمیت یافتند. حکومت سامانی از نوع امارت استکفا ـ استیلا بود و رابطه آن‌ها با دستگاه خلافت یک رابطهٔ دو جانبهٔ سیاسی بود و هر دو طرف از یکدیگر استفادهٔ متقابل می‌کردند.

حتی زمانی که حکومت سامانی از جنبهٔ استکفا خارج شد و به استیلا تبدیل گردید، ارتباط خود را با خلافت حفظ کرد و تقدّس آن را قبول داشت، ولی دخالت سیاسی دستگاه خلافت را نمی‌پذیرفت و کارهای اداری و تشکیلات حکومتی و عزل و نصب وزرا را خود انجام می‌داد.

با وجود آنکه طاهریان به لحاظ اقتصادی نیمه مستقل بودند، ولی به دستگاه خلافت عبّاسی مالیات مقطوع می‌پرداختند. اما سامانیان به بغداد مالیات نمی‌فرستادند، بلکه باج و هدیه می‌دادند و هرچند خلافت عبّاسی، سامانیان را عامل خود می‌دانست، ولی در عمل چنین نبود.

ارتباط علویان با طاهریان

طاهریان اولین حکومت نیمه مستقل ایرانی بود و *طاهر ذوالیمینین* که یکی از ایرانیان اهل خراسان بود، در سال ۱۹۴ هـ در جنگ بین امین و مأمون جانب مأمون را گرفت، امین را شکست داد و از این پس قدرت به دست خراسانیان افتاد.

طاهر ذوالیمینین در سال ۲۰۵ هـ قدرت را در بلاد شرق بغداد تا نقاط شرقی ممالک اسلامی از جانب مأمون در اختیار گرفت و بدین‌سان، حکومت نیمه مستقل ایران به دست یک نفر ایرانی افتاد.



سلسله‌هایی که از عهد مأمون به بعد در ایران روی کار آمدند، بعضی مانند علویان طبرستان و آل‌بویه با پیروی از آیین تشیّع مدعی دستگاه خلافت بودند، هرچند ادعای علویان و آل‌بویه با یکدیگر متفاوت بود؛ چون علویان خود را از جانب حضرت علی علیه‌السلام جانشین واقعی پیامبر می‌دانستند، در حالی که آل بویه چنین طرز تفکری نداشتند.

بعضی دیگر مانند سامانیان و غزنویان و سلاجقه خلیفه را امیرالمؤمنین و مقتدای خود می‌دانستند و گروهی از آنان پیرو مذهب خلیفه بودند.

عده‌ای برآنند که بگویند *طاهر* می‌خواست از سیاست گروه نخستین پیروی نماید، ولی مرگ به او امان نداد. *ابن اثیر* معتقد است که *طاهربن الحسین* و اصولاً طاهریان دارای تمایلات شیعی بودند،(۳) در حالی که این عقیده صحیح به نظر نمی‌رسد.

به نظر می‌رسد منشأ این مطلب روایتی باشد که می‌گوید: *طاهر* در خراسان نام مأمون را از خطبه انداخت و نام یکی از علویان به نام *قاسم بن علی* را بر جای آن نهاد.

شاید دلیل دیگر آن باشد که وقتی *سلیمان بن عبدالله طاهری* با *حسن بن زید علوی* در گرگان روبه‌رو شد، به سبب وجود رگه‌های تشیّع در طاهریان، خود را عملاً به شکست کشاند. ولی این مطالب را نمی‌توان پذیرفت. اگر هم در طاهریان چیزی از تشیّع موجود بود، از همان نوعی بود که مأمون داشت.

فرای در مورد عقیدهٔ مذهبی طاهریان می‌نویسد: «طاهریان در مذهب سنّی، استوار بودند و در قلمرو خود، به پیروان مذهب تشیّع حمله می‌کردند.»(۴)

این مورد اشاره به سرکوبی قیام **یحیی‌بن عمر** *علوی* و **محمّدبن** *قاسم* به دست *عبدالله بن طاهر* می‌باشد. همچنین می‌بینیم که *عبدالله بن طاهر* در نیشابور، *فضل بن شاذان* را به دلیل داشتن عقاید شیعی تحت فشار قرار داد و به بیهق تبعید نمود.

هنگامی که طاهریان قدرت را به دست گرفتند، برای حفظ موقعیت خویش و تأمین استقلال بیشتر ایران، سعی کردند قلوب مردم را متوجه خود سازند. به این دلیل، بر خلاف بیشتر فرمانروایان ایرانی، با کشاورزان و روستاییان مدارا نمودند و این همان سیاستی بود که بعدها علویان در پیش گرفتند.

چون طاهریان داعیهٔ استقلال داشتند، به خوبی می‌دانستند که با کارشکنی‌ها و تحریکات مخالفان در بغداد، موقعیتشان چندان مساعد نیست و اگر در قلمرو آن‌ها طغیانی روی دهد، ممکن است *افشین* شاهزادهٔ اشروسنه، و *مازیار*، پادشاه طبرستان، که هر دو آرزوی رسیدن به حکومت خراسان را داشتند، موافقت بغداد را برای تسخیر خراسان جلب نمایند و به دورهٔ فرمانروایی آن‌ها پایان دهند، بخصوص که طاهریان برای خدمت به مأمون، برادرش امین را کشته بودند و به این علت، کینهٔ عده‌ای از اعراب را علیه خود برانگیخته بودند.

هنگامی که طاهریان بر خراسان حکومت می‌کردند، یک بار دیگر نیز در طبرستان قیامی رخ داده بود و آن حرکت *مازیاربن قارن* در سال ۲۲۴ هـ بود، ولی هدف *مازیار* بر خلاف علویان طبرستان، مخالف با اسلام و رسوم آن و تجدید آداب و آیین زرتشتی بود، ولی طاهریان او را شکست داده، اسیر کردند و سرانجام، در سال ۲۲۵ هـ در سامرّا به قتل رسید.

بنابراین، منطقهٔ طبرستان همواره موردنظر طاهریان بود و از هر لحاظ، برای آن‌ها اهمیت داشت، بخصوص اینکه به خراسان نزدیک بود.

امارت طاهریان امارت خاندان‌های دبیران بود، ولی امارت علویان بر طبرستان چنین نبود. آن‌ها گروهی از سادات علوی بودند که ادعای جانشینی پیامبرﷺ از طریق خلافت حضرت علی؈ را داشتند.

طاهریان به دلیل داشتن یک رابطهٔ انتفاعی دو جانبه با خلافت بنداد، ناچار بودند که با علویان درگیر شوند. حکّام طاهری و خلافت عبّاسی برای پیشبرد امور و سرکوبی مخالفان، از یکدیگر استفاده می‌کردند و به این دلیل، خلافت عبّاسی بارها از طاهریان برای سرکوبی جنبش‌های علوی استفاده کرده بودند.

مهم‌تر از همه اینکه خلفای عبّاسی تا اندازه‌ای با رضای خاطر، طاهریان را به نواحی شرقی ایران فرستاده بودند، هرچند این نظر کاملاً صادق نیست؛ چون مأمون در فرستادن طاهریان به خراسان قدری اجبار داشت، در حالی که علویان هیچ‌گاه مورد تأیید عبّاسیان نبودند؛ زیرا علویان طبرستان به لحاظ سیاسی و مذهبی، اختلاف شدیدی با دستگاه خلافت داشتند.

ظلم و ستم حکّام طاهری در طبرستان، به ویژه **محمّدبن** *اوس* و *جابربن هارون* نقش مهمی در پیروزی علویان داشت. مردم از این ظلم و جور به ستوه آمده، دست به دامان دعات علوی شدند و با **محمّدبن** *ابراهیم* که یکی از سادات علوی بود، بیعت کردند.

وی نیز *حسن‌بن زید*، شوهر خواهر خود، را به اهالی طبرستان معرفی کرد و مردم با او بیعت نمودند، بدین‌سان، طبرستان از سلطهٔ طاهریان خارج شد.

بنابراین، ایجاد چنین وضعی مسلّماً موجب برخورد علویان و طاهریان می‌شد و طاهریان مصر بودند که طبرستان را از دست علویان خارج نمایند و تحریکات خلافت بغداد نیز این امر را تشدید می‌کرد. به این دلیل بود که بخشی از دوران حاکمیت *حسن‌بن زید علوی* به جنگ با *سلیمان‌بن عبدالله* و **محمّدبن** *طاهر* گذشت و منجر به شکست طاهریان گردید.

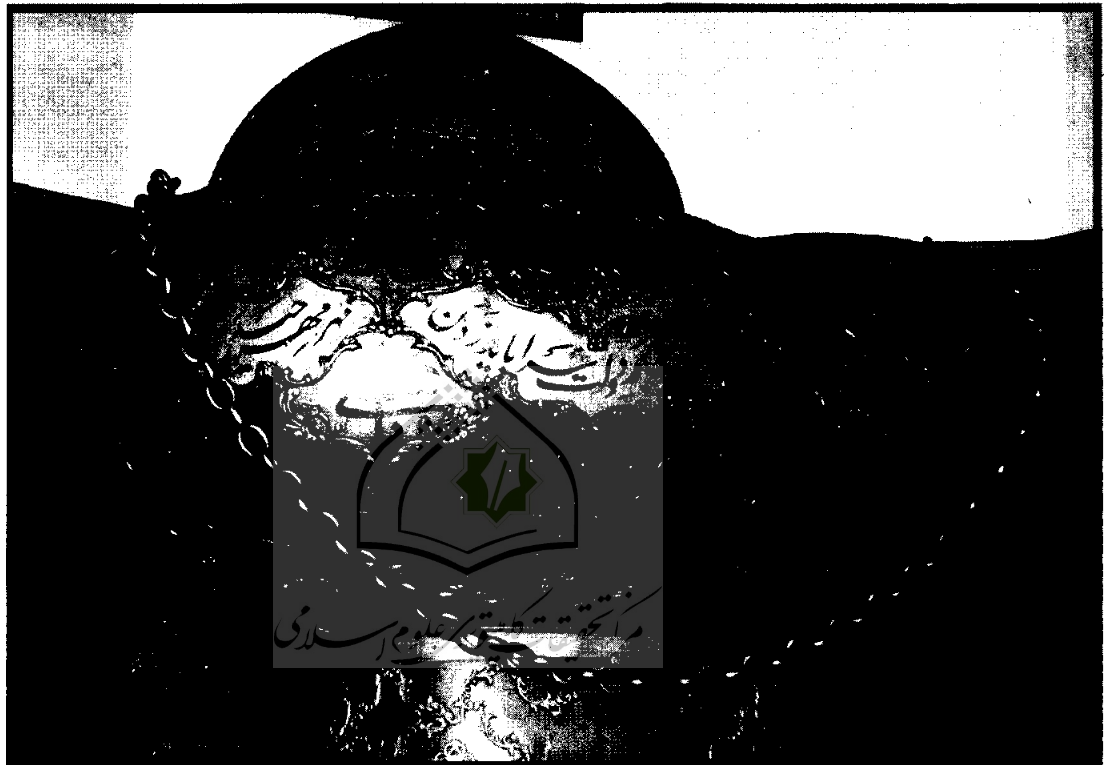
از این بحث می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارتباط علویان با طاهریان به چند عامل بستگی داشت که عبارتند از:

۱. علویان منطقهٔ طبرستان را از دست طاهریان خارج کرده بودند و به دلیل نزدیکی طبرستان به خراسان، این امر برای طاهریان خطرناک بود. بنابراین، برخورد آن‌ها با یکدیگر امری اجتناب‌ناپذیر بود.

۲. علویان مورد تأیید خلافت عبّاسی نبودند، اما طاهریان رابطهٔ خوبی با عبّاسیان داشتند. برای خشنودی عبّاسیان و حفظ تقدّس آن‌ها نیز طاهریان لازم می‌دیدند که با علویان برخورد نمایند.

ارتباط علویان با صفّاریان

باید به این نکته توجه داشت که صفّاریان و علویان بر خلاف نظر خلفای عبّاسی روی کار آمده بودند و ولایت را تسخیر نمودند و مدتی بر آن حکومت کردند. اما تفاوت اساسی در این



بود که علویان شیعهٔ زیدی محسوب می‌شدند، در حالی که صفّاریان نه تنها از شیعیان حمایت نمی‌کردند، بلکه برای خشنودی خلیفهٔ عبّاسی آن‌ها را تحت تعقیب و آزار قرار می‌دادند و بنا به اقتضای سیاست گاهی از اهل سنّت نیز طرفداری می‌کردند.

برخورد جدّی صفّاریان و علویان با حملهٔ یعقوب لیث به طبرستان و گرگان آغاز شد. هدف یعقوب از حمله به طبرستان، که به بهانهٔ جست‌وجوی گریختگان خویش صورت گرفت، این بود که می‌خواست این مناطق را از تحت سلطهٔ علویان خارج کرده، بر قلمرو خویش بیفزاید.

یعقوب پیش از حمله به طبرستان، برای اینکه اقدام خود را توجیه نماید، رسولانی نزد معتمد خلیفهٔ عبّاسی فرستاد و گزارش اوضاع خراسان و حمله به گرگان و طبرستان را به اطلاع وی رساند. حمله به طبرستان با این هدف صورت گرفت، ولی باید به این نکته توجه داشت که یعقوب با در نظر گرفتن مخالفت و دشمنی دستگاه خلافت عبّاسی با حاکمیت علویان، که طاهریان و خلفای عبّاسی از عهدهٔ آن‌ها بر نیامده بودند، به سراغ علویان رفت و خلیفهٔ بغداد در ازای این خدمت، از تقصیر حمله یعقوب به نیشابور و انقراض دولت طاهریان درگذشت. چون یعقوب به خوبی می‌دانست که خلیفهٔ عبّاسی از حملهٔ او به نیشابور سخت خشمگین گردیده است، از این‌رو، حرکت او به سوی طبرستان برای خوشایند خلیفه بود.

عامل دیگری که در این جریان دخالت داشت، این بود که در زمان علویان و بخصوص حسن‌بن زید، قدرت از دست ملّاکان بزرگ خارج شد و به همین دلیل، اینان از دشمنان اصلی علویان بودند و همین گروه‌ها در یاری دادن به یعقوب برای برخورد جدّی با علویان نقش مؤثری داشتند.

از یک سو، برخورد صفّاریان با علویان نوعی برخورد مذهبی بود؛ چون تشیّع (زیدی) و تسنّن در برابر هم قرار گرفته بودند و اگر صفّاریان بر علویان پیروز می‌شدند این امر موجب خرسندی خلیفهٔ بغداد بود.

از سوی دیگر، پیروزی و تفوّق صفّاریان بر علویان موجب نگرانی خلیفه نیز بود؛ زیرا آن‌ها به تدریج، نقاط بیشتری از ایران را تحت سلطه می‌گرفتند و این امر باعث ضعف عبّاسیان می‌شد. در این رابطه، آنچه به کمک خلیفهٔ عبّاسی آمد، ناکامی صفّاریان و بخصوص یعقوب در حمله به طبرستان بود. این حمله نه تنها خسارت مادی و نظامی در برداشت، بلکه یعقوب

نیز مورد تنفّر ایرانیانی قرار گرفت که از علویان طرف‌داری می‌کردند.

می‌توان گفت: صدمات وارد شده بر یعقوب در جنگ با علویان در طبرستان و از دست دادن قوا و استعدادهای فراوان ـ تا حدّی هرچند اندک ـ در شکست یعقوب از خلیفهٔ عبّاسی در «دیرالعاقول» مؤثر بود، اما شکست یعقوب در «دیرالعاقول» ناشی از عوامل مهم‌تری بود که از عهده این بحث خارجند.

سیاست یعقوب در برابر علویان باعث ضربه زدن به هر دو طرف (صفّاریان و علویان) شد و این دو حکومت که می‌توانستند علیه خلیفه عبّاسی و سیاست‌های او عمل نمایند، تضعیف گشتند. همچنین بر قدرت اقتصادی منطقهٔ طبرستان صدماتی وارد کرد و مهم‌تر از همه اینکه در برخورد علویان و صفّاریان مشخص شد که مردم طبرستان هنوز به علویان وفادار هستند.

عمرولیث بر خلاف *یعقوب* از خلیفهٔ بغداد اطاعت بیشتری داشت و *معتضد* نیز او را حاکم مناطق شرقی ایران نمود. پیش از *عمرو*، *رافع بن هرثمه* حکومت شرق را از جانب خلیفه در دست داشت، ولی پس از مدتی رابطهٔ بین خلیفه و *رافع* تیره شد و سرانجام، *عمرو لیث* از جانب بغداد مأمور سرکوبی *رافع* گردید.

در این هنگام، خلیفه تغییر سیاست داد و او که تا پیش از این زمان با داعی علوی می‌جنگید، با او علیه صفّاریان متحد شد، ولی این اتحاد دیری نپایید.

در یک مرحله، سیاست *عمرولیث* در برابر علویان دنبالهٔ سیاست یعقوب بود و تا مدتی نیز طبرستان را تحت سلطه *محمّدبن زید علوی* قرار داد.

نکتهٔ قابل ذکر این است که در هنگام تسلّط *عمرولیث صفّاری* بر طبرستان و فرار داعی علوی، مردم به *عمرو* تمایل یافتند و حتی با او بیعت کردند، در حالی که این مورد در زمان *حسن‌بن زید* دیده شد و در هنگام تعقیب داعی کبیر توسط *یعقوب*، مردم از علویان حمایت جدّی می‌کردند.

در مرحلهٔ بعد، *عمرولیث* بنا به دلایلی، تغییر سیاست داد و برای سرکوبی *رافع بن هرثمه*، که دشمن سرسخت او و خلیفهٔ عبّاسی بود، با *محمّدبن زید علوی* ارتباط پنهانی برقرار کرد و وی را از کمک به *رافع* باز داشت. داعی علوی نیز سیاست مدارا با صفّاریان را در پیش گرفت؛ چون می‌دانست *رافع* دیگر توان مقاومت و ایستادگی ندارد و سرانجام، از بین خواهد رفت. از سوی دیگر، طبرستان نیز در دست *عمرو لیث* قرار داشت. از این رو، برای بقای قدرت خود در طبرستان، با صفّاریان همراه شد.

دیگر امرای صفّاری نیز نتوانستند مشکلی برای علویان ایجاد کنند و سرانجام، سامانیان بر صفّاریان تفوق یافتند و آن‌ها به تدریج ضعیف شدند و حکومتشان ساقط گردید.

ارتباط سامانیان با علویان

پس از حکومت طاهریان و صفّاریان، سامانیان سومین دولت نسبتاً قدرتمندی بودند که در سال ۲۶۱ ه‍ در ایران ظهور کرد و در مدتی کوتاه، منطقه ماوراءالنهر، سیستان و خراسان را به حیطهٔ قدرت خود افزودند. آن‌ها از اولاد *سامان خداة* بودند که از دورهٔ خلافت امویان و در زمان حاکمیت *اسدبن عبداللّه قسری* بر ماوراءالنهر و خراسان در بلخ نفوذ داشت. چون *سامان خداة* از اتحادیهٔ شیران بامیان که علیه اعراب شکل گرفته بود، جدا شد و به *اسدبن عبداللّه* پیوست و نوادگان وی یعنی فرزندان *اسد* مورد اعتماد مأمون قرار گرفتند و خلیفه دستور داد که آن‌ها در خراسان به مقاماتی دست یابند.

از میان این افراد، *احمد* قدرت زیادی پیدا کرد و در سال ۲۶۱ ه‍ *معتمد* خلیفهٔ عبّاسی امارت ماوراءالنهر را به فرزند او ـ یعنی *نصر* ـ واگذار کرد. سپس *اسماعیل سامانی* با شجاعت و کاردانی خویش خراسان، گرگان، طبرستان، سیستان، ری و قزوین را به قلمرو خود افزود و پس از شهادت *محمّدبن زید علوی* طبرستان و گرگان را ضمیمهٔ خاک خود کرد.

تفاوت بارز علویان و سامانیان در مرام و مسلک مذهبی آن‌ها بود؛ چون سامانیان سنّی مذهب بودند، ولی علویان شیعهٔ زیدی محسوب می‌شدند.

البته لازم به ذکر است که در دوران سامانی، اسماعیلیه فعالیت خود را آغاز کردند و مردم را به پیروی از خلفای فاطمی دعوت نمودند و دعات فاطمی با استفاده از نارضایتی طبقات محروم، در جلب تودهٔ مردم به دین جدید، موفقیت بزرگی کسب نمودند، حتی *امیرنصر سامانی* را متهم به گرایش به مذهب اسماعیلی کردند.

ولی به طور کلی، علویان و سامانیان به لحاظ گرایش‌های مذهبی، با هم ضدیت داشتند و این مسئله در روابط آن‌ها با یکدیگر تأثیری چشمگیر داشت.

سامانیان و به ویژه *امیر اسماعیل سامانی* در دوران قدرت خود، هیچ‌گاه از اطاعت خلافت عبّاسی سرپیچی نکردند. آن‌ها از طریق جنگ با علویان طبرستان و صفّاریان چندین بار شوکت از دست رفتهٔ خلفای عبّاسی را احیا کردند و جنبش‌های مخالف دستگاه خلافت از جمله علویان را خاموش نمودند.

سامانیان در دفع آنچه نزد خلیفهٔ بغداد فتنه و خروج مخالفان خلافت تلقّی می‌شد، مجاهدت خود را به مثابهٔ سعی در تقویت و تحکیم اساس خلافت عبّاسی و مبارزه با آنچه بنیاد مذاهب عامّهٔ اهل سنّت را تهدید می‌نمود، وانمود می‌کردند.(۵)

برخورد جدّی سامانیان با علویان در دوران *امیر اسماعیل سامانی*، که اوج قدرت سامانیان بود، روی داد. *اسماعیل سامانی* پس از شکست *عمرولیث صفّاری* به فکر گسترش قلمرو خود افتاد و در سال ۲۸۷ هـ *محمّدبن هارون سرخسی* را برای جنگ با *محمّدبن زید علوی* راهی مناطق شمالی کرد. در این جنگ، با وجود آنکه در ابتدا پیروزی از آن علویان بود، ولی سرانجام، سپاه سامانی علویان را شکست داد و *محمّدبن زید* به قتل رسید. این موضوع نشان داد که سامانیان و علویان هیچ‌گاه نمی‌توانند با یکدیگر کنار آیند.

در سال ۲۸۸ هـ *امیر اسماعیل سامانی* شخصاً راهی طبرستان شد؛ چون *محمّدبن هارون* از فرمان امیر سرپیچی کرده و عصیان نموده بود. از این‌رو، او پس از فتح این مناطق حکومت، آن را به پسر عمّ خود *ابوالعباس عبدالله‌بن نوح* داد.

پس از قتل *محمّدبن زید علوی*، *ناصر کبیر* امارت علویان را به دست گرفت. او با کمک *محمّدبن هارون*، که کینهٔ سامانیان را در دل داشت و نیز با همراهی مردم گیلان، بار دیگر بر طبرستان دست یافت.(۶)

بنابراین، با در نظر گرفتن برخوردهای مرزی و اختلاف عقیده و خط مشی سیاسی، وجود دولت علویان در طبرستان برای سامانیان نگران‌کننده بود، به ویژه پس از رشادت‌هایی که علویان و مردم طبرستان از خود نشان دادند. از این‌رو، سامانیان تصمیم گرفتند به حاکمیت علویان بر طبرستان پایان دهند.

شکست سخت سامانیان از علویان در زمان *حسن بن قاسم داعی* قدرتمند علوی اتفاق افتاد. *ابن اسفندیار* می‌نویسد: «در سال ۳۴۱ هـ *نصربن احمد سامانی* از بخارا به عزیمت استخلاص طبرستان و عراق با سی هزار نفر حشم بیامد به کهستان طبرستان، جنگ افتاد و این سپاه از *داعی حسن بن قاسم* شکست خورد. *امیر نصر سامانی* بیست هزار دینار باج داد تا خلاص شد و به بخارا بازگشت.»(۷)

سرانجام سامانیان موفق به کاری شدند که طاهریان و صفّاریان و حتی بغداد نتوانسته بودند به انجام آن موفق گردند و با سربلندی از عهدهٔ آن برآمدند؛ آنان علویان را برانداختند.

در این میان، اسپهبدان و دهقانان (زمینداران بزرگ)، که اراضی‌شان از جانب علویان به روستاییان واگذار شده بود، با مخالفان علویان و از جمله سامانیان همکاری می‌کردند. اسپهبدان و ملاّکان بزرگ، اهالی طبرستان را چنان تحت فشار قرار می‌دادند که منجر به شورش مردم علیه آن‌ها می‌گردید.

ابن اسفندیار در جای دیگر می‌نویسد: «در زمان سادات علوی تغییرات بسیاری در موضوع مالکیت اراضی طبرستان پدید آمده بود. هنگامی که سپاه *اسماعیل سامانی* در سال ۲۸۸ هـ به طبرستان آمد، املاک اشراف و زمینداران بزرگ منطقه را به خودشان باز برگرداند، در حالی که تا آن زمان ۵۰ سال بود که املاک را سادات علوی در اختیار داشتند.»(۸)

در برخورد با سامانیان، روستاییان از علویان حمایت می‌کردند؛ چراکه آن‌ها را از زیر یوغ زمینداران بزرگ نجات داده بودند و این مسئله تأثیر عمیقی در روابط سامانیان و علویان داشت.

سامانیان و دربار خلافت با پشتیبانی ملاّکان بزرگ از زمان

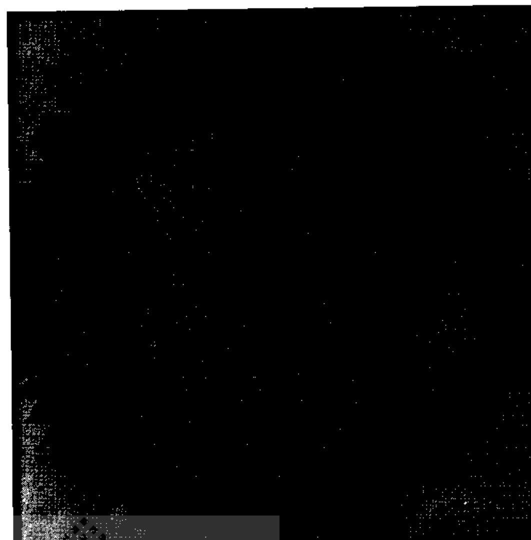


امیر اسماعیل سامانی تا امارت *امیر نصر* بر ضد روستاییان و پیشه‌وران طبرستان وارد عمل شدند و هرقدر این برخوردها ادامه می‌یافتند شرایط، مساعد حال روستاییان و به زیان بزرگ مالکان می‌گشت و اعتماد مردم به علویان فزونی می‌یافت.

هر قدر سامانیان بر علویان و مردم طبرستان فشار وارد می‌کردند، طرفداران علویان در همه جا بیشتر می‌شدند و آمادهٔ قیام علیه مخالفان می‌گشتند؛ از جملهٔ این موارد، قیام مرد بزرگ و دانشمندی معروف به *شمیله* در ری بود. بنا به نوشته گردیزی، «دعوت به علویان همی کرد. او را گرفتند و از وی می‌پرسیدند که کرا دعوت کنی؟ راست بگوی تا تو را آزاد کنیم و

اگر نگویی کشته شوی. *شمیله* گفت: اگر مرا بر آتش کنید هم نگویم... .»(۹)

از این بحث، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هدف سامانیان توسعهٔ حاکمیت خود بر نقاط گوناگون ایران و از جمله طبرستان، گرگان و گیلان بود. از این‌رو، علویان مانع رسیدن آن‌ها به این هدف می‌شدند و مسلّم بود که این امر موجب



برخورد دو طرف شود.

مهم‌تر از همه اینکه ارتباط صمیمانه و دو جانبهٔ سیاسی بین سامانیان و عبّاسیان باعث می‌شد دولت سامانی مخالف سرسخت علویان باشد؛ چون سامانیان نه تنها به لحاظ مذهبی با خلفای عبّاسی همراه بودند، بلکه می‌خواستند تقدّس آن‌ها را حفظ نمایند. همچنین توسعهٔ حاکمیت سامانیان نیاز به همراهی با خلفای عبّاسی و محترم شمردن آن‌ها داشت. اما علویان مخالف سر سخت بنی‌عبّاس بودند و برخورد آن‌ها با سامانیان امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

نتیجه

از این بحث، چنین می‌توان نتیجه گرفت:

- مذهب و سیاست مذهبی در ارتباط خلافت عبّاسی با حاکمیت‌های علویان طبرستان، طاهریان، صفّاریان و سامانیان نقش بسزایی داشت و با عنایت به این موضوع، برخوردهای طاهریان، صفّاریان و سامانیان با علویان طبرستان از جانب خلافت عبّاسی هدایت می‌شد.

- میزان ارتباط حاکمیت‌های ایرانی با خلافت عبّاسی در یک سطح نبود؛ زیرا پذیرش مذهب و تابعیت دستگاه خلافت از طرف این امارت‌ها یکسان نبود و به همین دلیل، امارت‌های استکفا و استیلا به وجود آمدند.

- هدف اصلی خلافت عبّاسی مبارزهٔ جدّی و بی‌امان با حرکت‌های شیعی در ایران بود و حمایت عبّاسیان از *یعقوب لیث صفّاری*، که به جنگ با خلافت رفت، به خاطر از بین بردن حکومت علویان در طبرستان بود.

- منطقهٔ طبرستان با توجه به موقعیت خاص تاریخی - فرهنگی و جغرافیایی، مکان مناسبی برای قدرت‌یابی علویان بود.

- طاهریان با توجه به داشتن یک رابطهٔ انتفاعی دو جانبه، با خلافت عبّاسی به مقابله با علویان برخاستند، هرچند در این راه موفق نبودند.

- با عنایت به اینکه علویان طبرستان و صفّاریان (البته در مقطعی) به مقابله با خلافت برخاستند، ولی تغییر سیاست صفّاریان مانع از آن شد که به مبارزه با دشمن مشترک یعنی خلافت عبّاسی بپردازند و این سیاست به هر دو طرف (علویان طبرستان و صفّاریان) ضربه‌ای جبران‌ناپذیر وارد کرد.

- سیاست مبارزاتی سامانیان با علویان طبرستان به دو جهت بستگی داشت:

۱. هدف سامانیان توسعهٔ حاکمیت خود بر نقاط گوناگون ایران از جمله طبرستان و گیلان بود که تسلّط علویان بر این دو نقطه مانع این امر بود.

۲. ارتباط دو جانبهٔ سیاسی سامانیان با خلافت عبّاسی.

پی‌نوشت‌ها

۱- پیکو لوسکایا، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم*، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲- عزیزالله بیات، *تاریخ ایران از ظهور اسلام یا دیالمه*، چ دوم، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۲۴۴.

۳- عزالدین علی بن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ترجمهٔ عباس خلیلی، چ دوم، تهران، شرکت سهامی چاپ، ج ۷، ص ۱۳۲.

۴- رن، ن، فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۹۶.

۵- عبدالحسین زرّین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۲۳.

۶- عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ مفصّل ایران*، تهران، ۱۳۱۲، ص ۱۱۸.

۷- بهاءالدین محمدبن حسن بن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، به اهتمام عباس اقبال،
چ کتابخانه خاور، ۱۳۲۰، ص ۲۸۷.

۸- همان، ص ۲۵۹.

۹- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، *زین الاخبار*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ۷۹.